

جایگاه عقل و ارتباط آن با عقل فعال از منظر فارابی و ملاصدرا

حسن صیانتی، الناز طزری

۱ استادیار، دانشکده الهیات، دانشگاه حکیم سبزواری، ایران

آدرس پست الکترونیک (siyanati@gmail.com)

۲ دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشکده الهیات، دانشگاه حکیم

سبزواری، ایران

آدرس پست الکترونیک (l_tazari@yahoo.com)

چکیده

فلاسفه اسلامی با توجه به عقاید اسلامی و مبانی فلسفی خود کوشیدند تا برای آفرینش و پیدایش کثرت موجودات از موجود واحد بسیط تبیینی عقلانی بیابند. از یک سو آنها با کثرت موجود در عالم مواجهه می شوند و از خود می پرسند چگونه از خدایی واحد و بسیط محض است این همه کثرت صادر شده و از سوی دیگر آنها معتقد بودند که جهان، عالم تکثر است و نباید بدون واسطه از خداوندی که واحد از جمیع جهات است صادر شده باشد. لذا یک سلسله وسائط مجرد را واسطه قرار دادند و به این امر اتفاق نظر داشتند که آن واسطه عالم عقول است، که واسطه در ایجاد عالم ماده می باشد، اگر چه اختلاف نظرهایی درباره عقول و نیز نحوه کثرت عقول در بین آنها وجود دارد. حق تعالی باطن البواطن و حقیقه الحقایق نفس انسانی است تنها راه معرفت و دست یابی به مراتب باطنی خود نزدیک شدن به آن حقیقت مطلق است، سالک در پرتو مراقبت و مجاهدت و عبادت خالصانه و نیز در اثر دوری گزیدن از لذت های حیوانی مستعد دریافت تجلیات حق تعالی شده و مراتب مثالی و عقلی و فرا عقلی نفس خود را به شکوفایی می رساند و به آن معرفت حضوری پیدا می کند.

واژگان کلیدی: ملاصدرا، فارابی، عقول، عقل فعال، صدور کثرت از وحدت

The status of intellect and its relationship with active intellect from the viewpoint of Farabi and MullaSadra

Hasan , siyanati ; elnaz , tazari

1 Department of Theology, University of Sabzevar, Sabzevar, Iran

2 Department of Theology, hakim sabzevari university , sabzevar , iran

Abstract

Considering their beliefs and philosophical foundations, Islamic philosophers tried to find a rational explanation for creation and emergence of creatures from a single and absolute existing (God). On one hand, they faced with diversity of creatures and asked themselves how it is possible for God, that is single, to issue such a various creatures. On the other hand, they believed that the world is a world of diversity and should not be issued without the mediation of God. Because of this contradiction, they use an immaterial intermediary and all believed that this intermediary is the realm of intellects. This realm is intermediary in creation of material world. However, there are some disagreements between them on intellects and about plurality of intellects. God is the reality of the human soul. The only way to gaining knowledge about soul is to get closer to God that is absolute truth. By care and endeavor and sincerely worship and also avoiding the sensual pleasures, the Seeker becomes susceptible to receive the divine manifestations and can promote his imaginal stage, intellectual stage and beyond intellectual stage and can gain knowledge.

Keywords: MullaSadra, Farabi, Intellects, Active intellect, Issuance of multiplicity out of unity

مقدمه

« اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ تَعَالَى الْعَقْلَ » پیامبر اکرم

مسأله صدور خلقت از جمله مسائلی فلسفی است که بدون تردید می توان آن را در ردیف مسائل دسته اول و دوم ذهن کنجکاو انسان به حساب آورد و پرسشی است که علم و فلسفه و عرفان و دین همواره درصدد پیدا کردن پاسخی برای آن بوده اند.

مسئله عقل فعال و ارتباط آن با عالم ماده از جمله مسائلی است که ابتدا به صورت مبهم و تاریک بوده و بعد تغییراتی در آن ایجاد شده و به عبارتی آن را تکمیل کردند، پایه های آن را محکمتر کردند.

طبق کیهان شناسی مولوی، انسان به عنوان جزئی از اجزاء با شعور جهان هستی همگام با هستی به سوی کمال مطلق در حرکت و صیوروت است. و انسان به عنوان بخشی از مجموعه کل هستی و به مثابه عضوی زنده از پیکره فعال و هدف مند آفرینش و همگام با آن در مسیر تکامل گام بر می دارد.

بیان مساله

مساله عقل فعال یکی از مسائل بسیار مهمی است که فلاسفه قدیم از ارسطو گرفته تا ابن سینا و دیگر فلاسفه اسلامی با آن روبرو بوده اند.

لذا شایسته است بررسی شود که این مکاتب تا چه حد از گذشتگان متأثر بوده اند و در چه زمینه هایی مطالبی ابتکاری ارائه نموده اند.

سوال اصلی

۱- فارابی در خصوص عقل فعال چه نظری دارد؟

۲- صدرا در خصوص عقل فعال چه نظری دارد؟

۳- وجوه اشتراک و افتراق این دو مکتب در خصوص عقل فعال چیست؟

پیشینه تحقیق

عقل فعال به عنوان آخرین عقل از عقول طولیه که ریشه در آثار مشائیان چون ابن سینا و فارابی دارد، دارای نقش وجود شناختی و معرفت شناسی بسیار مهمی در فلسفه مشاء بوده است.

با آمدن مکتب اشراق و مطرح شدن عقول عرضیه، نقش عقل فعال مشایی به گونه ای دیگر قرار داده شد و مبحث معرفت شناسی حکمت متعالیه متکامل تر از مباحث معرفتی مشایی و اشراقی است و سعی در رفع نواقص موجود در آنها دارد.

ابن عربی، بنیانگذار عرفان اسلامی، در آثار گوناگون خود همانند فصوص الحکم و فتوحات مکیه هر کجا فرصت و مجال مناسبی یافته این مسئله معرفت شناسی را مطرح کرده است.

جایگاه و منزلت عقل

عقل بسته به نوع کاربردی که دارد، دارای تعاریف گوناگون و معانی مختلف و متفاوتی می باشد. عقل در علوم متفاوت، مشترک معنوی نیست تا دارای یک معنا باشد، بلکه می توان آن را مشترک لفظی دانست.

اما یک معنای مشترک که می توان در همه علوم یافت عقل انسانی به معنای قوه عاقله است که در نهاد تمام انسانها وجود دارد انسان مخلوق و معلول وجود مطلق است، قوه عاقله تجلی علم خداوند است. حقیقت انسان و ذات اصلی او همان عقل اوست به تعبیر درست تر انسان همان عقل است.

بایستی بدانیم که کارکرد عقل منحصر در ادراکات حسی و مادی او نیست، چرا که عقل آدمی می تواند با اتصال به عقل فعال به ادراکی شهودی از حقایق دست یابد. (داود صمدی آملی - انشارات نبوغ - ج ۱)

عقل در قرآن کریم

قرآن این سند ارزشمند، طی چندین قرن از هر گونه تغییر و تحریف مصون بوده این سند روشن کننده حق از باطل، مایه هدایت و رحمت معرفی شده.

که بهرمندی آدمی از آن نیازمند به وجود نیرویی است که زمینه تشخیص خوب از بد و نادرست از درست را فراهم سازد. این نیرو همان چیزی است که قرآن از آن به عنوان عقل یاد می کند.

بیش از سیصد آیه، انسان را به تفکر، تدبیر و تعقل دعوت کرده است، که حکایت از اهمیت دادن قرآن به عقل دارد.

ایمان به خداوند با کمک عقل انسان محدودیت قرار داده تا انسان به ایمان برسد، ایمانی که زمینه رستگاری را فراهم می سازد. (مجله نقد و نظر - شماره سوم، ص ۱۷۲)

عقل و کاربرد آن

عقل و کاربردهای لغوی:

لغت شناسان هر کدام عقل را به گونه ای تعریف کرده اند، این تعاریف وجوه مشترک بسیاری دارد، ولی در پاره ای از موارد با یکدیگر تفاوت هایی نیز دارد.

۱- خرد ۲- دانش ۳- دریافت صفات اشیا از حسن و قبح، کمال و نقصان

۴- علم به مطلق امور به سبب قولی که ممیز قبح از حسن است

۵- نیروئی که آماده پذیرش علم است و

برای عقل تعاریف گوناگون در حوزه های مختلف معرفی شده که به آن می پردازیم.

عقل در کلام

خواجه نصیر طوسی در تعریف عقل می نویسد که عقل یکی از خواص طبیعی ذهن انسان است البته اگر آلات بدن سالم باشد از آن علم به بدیهیات حاصل می شود. (شیخ ابوالحسن شعرانی، شرح و ترجمه کشف المراد، چاپ هشتم، ص ۲۳۴)

عقل در علم کلام مبنای احکام و قضایایی واقع می شود که به آراء محموده شهرت دارند. عقل در این علم به معنای معقولات است و قضایایی بکار می رود که فهم عملی و عمومی بشر آن را پذیرفته و با تمجید و تحسین از آن یاد می کنند.

عقل در حکمت مشاء

کندی عقل را جوهری بسیط می داند که حقایق اشیاء را درک می کند، فارابی معتقد است عقل نیرویی است که بدون آلت و ابزار جسمانی کار خود را انجام می دهد.

ابن سینا در آثارش تعاریف متعددی بیان کرده چون معانی جمع شده در ذهن که مقدماتی هستند برای استنباط مصالح و اغراض از آنها به چیزی است که باعث رهایی معقولات از محسوسات می شود، نیرویی که باعث جداسازی کارهای قبیح از نیکو می شود. ابن سینا همچنین ضمن تقسیم عقل به دو نوع عملی و نظری، عقل نظری را به ۳ بخش تقسیم می کند:

۱- عقل مادی که تنها یک امکان مطلق شناسایی است

۲- عقل ممکن که نسبت به اولی عقل فعال است زیرا که خود حقایق اولی لازم را کسب کرده است.

۳- عقل مأخوذ که همان عقل بالفعل فارابی است.

عقل در حکمت متعالیه

صدرا در مرحله دهم اسفار پس از بیان دو قوه عالمه و عامله برای نفس انسان، سه معنا برای عقل ذکر می کند:

۱- قوه ای که به واسطه آن بین کارهای نیک و زشت تمیز داده می شود

۲- مقدماتی که از آنها امور نیک و زشت استنباط می شود.

۳- نفس افعالی که به حسن و قبح موصوف می شوند.

و در ادامه تصریح می کند که عقل، نیروی ادراکی انسان که یکی از قوای نفس بوده و به چهار نوع تقسیم می شود: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل، عقل مستفاد (تعریف در علم نفس)

عقلی که در حوزه فلسفه به کار می رود: جوهر ملکوتی که خداوند آنرا از نور عظمت خود آفریده است (جوهر ملکوتی نورانی خلقه الله من نور عظمه) (ملا محمد جعفر لاهیجانی، شرح رساله المشاعره)

مرحوم الهی قمشه ی برای عقل معانی ذکر کرده است: ۱- جوهری مجرد ذاتاً و فعلاً

۲- وجود منبسط ۳- قوه ادراک کلیات ۴- قوه ادراک و تمییز خیر و شر

۵- ملکه داعی بر خیر و حسنات

عقل در حکمت اسلامی ابتدا به دو نوع کلی تقسیم می شود:

۱- عقل انسانی ۲- عقل غیر انسانی

که عقل انسانی هم به دو گونه است: عقل نظری و عقل عملی

عقل انسانی: اصطلاح عقل انسانی برای اولین بار توسط اخوان الصفا به کار رفته است که تصریح میکند عقل انسانی همان نفس ناطقه انسانی است به همراهی سه قوه وهم، شهوت و غضب قوای نفس را تشکیل می دهد.

قوه عاقله خود به دو صورت علامه و عماله بروز پیدا می کند در حالت اول تصورات و تصدیقات را ادراک می کند، حق و باطل را تشخیص می دهد.

در حالت دوم اعمال و صنایع مختص به انسان است از قبیل انجام و ترک اعمال شایسته و ناشایسته را استنباط می کند، به خوبی یا بدی کارها اعتقاد حاصل می کند.

عقل نظری: دارای ۴ مرتبه می باشد: اول خلود از جمیع معقولات است با قابلیت تنور به جمیع. و این مرتبه را عقل بالقوه گویند در مقابل عقل بالفعل، و در عقل منفعل در مقابل عقل فعال بنا بر اتحاد عقل مستفاد به عقل فعال بعد از استكمال (حاج ملاهادی سبزواری - اسرار الحکمه - تصحیح ابوالحسن شعرانی)

(عقل هیولانی - عقل بالملکه - عقل بالفعل - عقل مستفاد)

عقل عملی: قوت محرکه عمل را در انسان و حیوان عقل عملی می نامند.

مراتب آن: ۱- تجلیه: (تهذیب ظاهر با عمل به دستورات دینی)

۲- تخلیه: (تهذیب باطن، تذکیه و تطهیر قلب از ملکات ناپسند)

۳- تحلیه: (تنویر قلب به نور فروغ صور علمیه و صفات پسندیده)

۴- فنای فی الله: (فناهی ذات خود، بکاربردن چشم دل و دیده باطن برای مشاهده حق)

این مرتبه آخرین مرتبه سیر و سلوک است.

عقل غیر انسانی

موجودی است مجرد در نظام هستی که در سلسله مراتب وجودی پس از خداوند قرار گرفته است دارای انواعی می باشد:

۱- عقل بسیط: عقل در این معنا جوهری مجرد و مستقل از ماده است وجودی است که به واسطه سعه نوریت و جامعیتش حائز همه انوار معارفه حقه است.

عقل بسیط، کل معقولات است که در صورت اتحاد نفس با او، نفس واجد همه معقولات می شود. (علامه طباطبایی - بدایه الحکمه - ترجمه و شرح علی شیروانی - ص ۱۳۹)

برخی عرفا بر عقل بسیط اطلاق «روح» شده است که مراد از آن «عالم مشیت» است که بعد از مرتبه هویت الهیه قرار داد، همچنین «عقل بسیط» گاه بر خداوند متعال نیز اطلاق می شود از آن جهت که هیچکدام از معقولات خارج از ذات او نیستند. (داود صمدی آملی - انتشارات نبوغ - ج ۳)

اصطلاح «عقل بسیط» از منظر ملاصدرا عبارت اند از «و آن اینکه معقولات را بر اساس آنچه که بر آن استوار است و از لحاظ مراتب و علل و سببهای آن بطور یکدفعه ای و بدون انتقال از بعضی معقولات به بعضی دیگر بیاندیشد و تعقل کند»

عقل اول: عقل اول را عقل کل و عقل کلی و نور اقرب و نور اول نیز می خوانند. اولین چیزی که از خداوند متعال صادر می شود مشائیان عقل اول، اشراقیان نور اول و نور اقرب می نامند. (سید جعفر سجادی، فرهنگ علوم فلسفه و کلامی، ص ۴۹۳)

اولین صادر باید اشرف مخلوقات باشد و اشرف موجود، موجودی است صرف، که آمیخته با عدم نیست و از جنس عقول است نفس نمی تواند اولین صادر باشد زیرا مشوب به ۲ نوع عدم است.

(۱) عدم تحلیلی - ذهنی از جهت آنکه موجود ممکن است

(۲) عدم واقعی - عینی که قوت و فعل می باشد.

و نفس جسمانیه الحدوث است و مانند سایر موجودات مادی که متصف به قوت و فعل می باشد بنابراین طبایع نمی توانند صادر اول باشد و صدور مقداریه هم نمی توانند صادر اول باشد پس می ماند «عقل» به اولین صادر همان می باشد. (اسفار، ج ۲، سفر ۴، ص ۱۴۳)

عقل فعال جوهری است بسیط و روحانی در نهایت کمال که صورت همه اشیاء در آن وجود دارد

ملاصدرا در اسفار می گوید: عقل فعال را از آن جهت فعال می گویند که اولاً ایجاد کننده نفوس بشری است و خارج کننده آنها است از قوت به فعل ثانیاً آنکه خود از تمام وجوه بالفعل است و از این جهت تمام عقول فعالند

ثالثاً آنکه موجد و مکون این عالم است و مفیض صور است بر عالم محسوس.

(دو جنبه برای آن قائل است ۱- جنبه فی نفسه، مستقل قائم به ذات ۲- جنبه ای در ارتباط با نفس انسان مستقل قائم به ذات نیست)

عقل فعال آخرین مفارقات عقلیه است و آخرین مرتبه کمال نفس ناطقه، اتصال به عقل فعال است

منشا صدور نفوس جزئی که بوسیله آن نفوس بشری بر ابدان و اجساد فائض می گردد را عقل فعال می نامند. عقل فعال را به نامهایی مختلف خوانده اند مانند روح القدس، روان بخش، جبرئیل، روح امری

عقل فعال در فارابی

هر چه تمدن های شرق باستان بر تکوین فلسفه یونانی موثر بوده اند، اما مفهوم عقل یک عنصر یونانی است. مبحث عقل ارسطو از زبانهای سریانی و یونانی به عربی ترجمه شده بود و فارابی این متن را در اختیار داشت. فارابی عقل را از مفاهیم کلیدی فلسفه خود ساخت و در نظریات متافیزیکی، روانشناسی و سیاسی خویش دارد ساخت و این عنصر بالذات یونانی را در معماری مدینه فاضله اش، دخالتی اساسی دارد. فارابی رسالات متعددی چه در شرح نظریه عقل ارسطویی و چه به طور مستقل، درباره عقل نگاشت.

مقصود فارابی از حقایق ازلیه مجرده به همان مثل افلاصونیه است که آن را با عقل فعال جمع کرده است. (ابو نصر محمد بن محمد فارابی- آراء اهل مدینه فاضله- تحقیق البیر نصری نادری- انتشارات دارالمشرق)

اما عقل فعال فارابی حلقه پیوند آسمان و زمین و واسطه انتقال عقل انسان به عقول آسمانی است. زیرا به نظر فارابی مصدر و علت عقل، عقل فعال است.

از سوی دیگر عقل فعال در سلسله عقول مجرده آسمانی قرار دارد، از آنجا که میان علت (عقل فعال) و معلول (عقل انسان) نسبت و سنخیتی برقرار است، فارابی بدین طریق عقل انسانی را به مبدا آسمانی تبدیل کرد و او را بالقوه معد ادراک حقایق مجرده عالم بالا قرار داده است.

او با همین تئوری، عقل انسان را به خلود و نامیدی اجسام جهان علوی متصف ساخته و آنرا جوهر روحانی بسیطی دانسته که به علت آسمانی خود خواهد پیوست.

ارسطو «سبب اول» را علت اولای تکوین جهان مادی دانسته است و مفهوم عقل فعال در آراء ارسطو دیده نمی شود، اگر چه فارابی کتاب نفس ارسطو به شرح اسکندر افرویدی را در اختیار داشته ولی مفهوم عقل فعال فارابی با آنچه اسکندر افرویدی می گوید یکسان نیست، زیرا از نظر این شارح ارسطو، .. عقل فعال همان خداست، در حالتی که عقل فعال فارابی به فرشته وحی یا روح الامین بوده و در پایین ترین مرتبه جهان معقول جای دارد. (فرناز ناظر زاده کرمانی- اصول و مبادی فلسفه سیاسی فارابی- صص ۱۸۴-۱۸۳)

ابونصر تلاش بسیاری می کند که بر مبنای قاعده «الواحد» صدور وجود از مبدأ الهی را اثبات کند بر همین مبنا به واسطه ضعف در وجود در مراتب بعدی، سلسله عقول ده گانه پدید می آید، آخرین عقل در این سلسله پایین ترین رتبه وجودی را نسبت به سایر عقول داراست از این رو عقل دیگری از او صادر نمی شود بلکه از آن چه مادون فلک قمر است صادر می شود. این عقل آخر همان «عقل فعال» است.

دو مفهوم موجود در نظریه فارابی که یکی نسبت به رابطه خورشید و بصر با عقل فعال و عقل انسان و دیگر مفهوم اتحاد یا اتصال با عقل فعال می باشد که هر دو در سلف یونانی دیده می شود.

استفاده از تمثیل خورشید به عنوان منبع خیر و معرفت، در جمهور افلاطون بسیار بکار رفته است و از دیدگاه وی خیر و خورشید یکی است و خیر اصل هستی است و خیر افلاطونی به متعلقات معرفت موجودیت می بخشد و جامع ذاتی همان نیروی متحد کننده است. افلاطون خیر را منبع ادراک اشیاء و متعلق معرفت حقیقی و منشا حقیقت می شناسد، اما آن را در مرتبه ای والاتر از حقیقت قرار می دهد.

فارابی در نظریه نسبت خورشید و عقل فعال بسیار وامدار افلاطون است و اگر چه میان تعریف و غایت مثال اعلائی خیر افلاطون و عقل فعال فارابی، حدود هزار و سیصد سال فاصله است، کلمات افلاطون در سطور فارابی قابل مشاهده است.

فارابی و عقل فعال

فارابی به مبادی موجود در طبیعت و انسان را برای صیوروت انسان بسوی فعلیت و تحقق کمال، غیر کافی می داند. از نظر او کمال انسان در ادراک مبادی عقلیه است. رسیدن به این کمال در انسان فی نفسه موجود نیست و محتاج چیزی خارج از ذات است در عین حال در مبادی طبیعی او گرایشی به سمت و سوی کمال موجود است. اما این کمال، در ادراک مبادی عقل، یعنی وجودی خارج از ذات اوست. آنچه انسان را به سوی کمال و غایت خود هدایت و وصل می کند نیز همان مبادی عقلیه یعنی عقل فعال است.

به این ترتیب مبادی عقلیه هم هدف کمال و هم وسیله نیل به کمال است. فارابی در بحث خود از عقل فعال، آن را مانند خورشید که به چشم نور می بخشد، تعبیر میکند.

نیروی باصره از نور آفتاب بینای بالفعل می شود و هم به مراد این نور می تواند، خود خورشید « منبع بینایی خویش» را مشاهده کند. به این نحو شمس نه تنها سبب بینایی بلکه موضوع آن نیز هست. با این تشبیه، عقل فعال نه تنها وسیله معرفت بلکه موضوع آن نیز هست.

فعلیت یافتن عاقل و معقول توسط عقل فعال

قوه ناطقه که موجب انسانیت انسان است، به ذات خود عقل بالفعل نیست و به حکم طبیعت خود قدرت این را ندارد که از پیش خود عقل بالفعل گردد. همچنین معقولات بالقوه خود به خود نمی تواند معقول بالفعل گردد بلکه این هر دو یعنی عقل بالقوه ای که در اجسام جای دارد احتیاج دارند که شی دیگری آنها را از قوه به فعل در آورده و این شی که عمل واحدی با دو جنبه مختلف انجام می دهد یعنی هم معقولات بالقوه را فعلیت می دهد و هم با حصول چنین معقولاتی در قوه ناطقه انسان این قوه را نیز به فعلیت می رساند «عقل بالفعل» نام دارد و آن جوهری است که بالذات عقل و بالفعل از ماده است و هرگز در ماده ای نبوده و نخواهد بود.

عقل فعال از یک طرف عاقل به اشیایی است که بالذات معقولند و آنها عبارتند از:

ذات باری و اسباب ثوانی و ذوات خود عقل فعال از طرف دیگر عاقل به اشیایی است که بالذات معقول نیستند بلکه به وسیله همین عقل فعال معقول بالفعل میشوند و بعضی از آنها عقل بالفعل نیز می گردند یعنی از رتبه طبیعی خود به مرتبه بالاتری از هستی فرا می رود، این مرتبه اگر چه اختصاص به عقل فعال دارد و لیکن آحاد انسان نیز بعد از تعقل معقولات بالفعل و اتحاد با آنها می توانند بدین رتبه ارتقاء جویند.

ماده اولی در مراتب کمال بر حسب آنچه در امکان و استعداد و مقتضای طبیعت آن است ارتقاء می جویند و صور متوالیه مترتبه را می پذیرد تا به مقامی می رسد که قابل مفارقت از ماده ی گردد و جای آن باشد که صورت معقول مجردی حاصل آید یعنی این صور مادام که در ماده بود آنها را فقط می توانستیم معقول بالقوه بدانیم بر اثر سیر در این مراتب کمال به عنایت عقل فعال به جایی می رسد که می تواند به مفارقت از ماده معقول بالفعل گردد.

قبل از حکمای اسلامی فلاسفه یونانی بخصوص ارسطو معتقد بودند که عالم و خالق هر دو قدیم و ازلی اند و خود عالم نیز بواسطه یک محرکی که آن هم قدیم است و برای فعلش آغازی نیست به حرکت در می آید، این نظر نه تنها از نظر فلسفی قابل دفاع نیست بلکه از نظر دینی هم اشکال دارد زیرا مطابق اصول عقاید اسلامی تنها ذات حق تبارک و تعالی یگانه، قدیم و ازلی است و ماسوی الله همه حادث و ممکن اند و بطور کلی این نظریه، قدرت خالقیت را از خداوند نفی می کند.

به همین دلیل مشائیان نمی توانستند آنها بپذیرند و در صدد حل این مشکل بر طبق موازین اسلامی و بر اساس مبانی فلسفی خود برآمدند و تمام سعی و همت خود را برای حل آن مشکل بکار بستند.

مشائیان از آنچه که هم به نظریات فلاسفه و هم به نظریات متکلمان اسلامی آگاهی و توجه داشتند، نه کاملاً از نظریات فلاسفه یونان تبعیت کردند و نه اینکه تسلیم نظر متکلمان گردیدند، چرا که آفرینش از نظر متکلمان خلق شی از لاشی (عدم) است در حالی که مشائیان آفرینش خلق شی من لاشی نمی دانند، لذا آنها در نظریه ارسطو تغییراتی داده و با توجه به مبانی و اصول فلسفی خود و همچنین با توجه به موازین اسلام به تبیین فلسفی صدور کثرت از واحد پرداختند.

فیلسوفان مشائی، عامل اصلی پیدایش کثرت در عقل اول و سایر عقول را حیثیات اعتباری معرفی می کند.

فارابی در تقدیر نظام فیض، تابع نظام ثنائی است بر این باور است که دو حیثیت در هر عقل یعنی تعقل مبدا و تعقل ذات خویش سبب پیدایش عقل دیگری و یک فلک می شود و این روند تا عقل دهم که عقل فعال نامیده می شود، ادامه پیدا می کند اما از عقل فعال عقل و فلک دیگری انجام نمی شود، بلکه آن سبب پیدایش هیولی مشترک و مدبر موجودات بعد از عالم عقول می شود و معقولات نیز در آن موجودند.

عقل فعال در حکمت متعالیه:

صدور کثرت از وحدت

ملاصدرا مساله صدور کثرت از وحدت، از قاعده معروف و ارزشمند «الواحد» کمک میگرد.

ملاصدرا ذات حق تعالی از هر گونه ترکیب و کثرت مبری می داند و بسیط و واحد از جمیع جهات می باشد او تنها یک چیز به عنوان صادر اول صادر می گردد و چون قائل به اصالت وجود است این معلول اول که ذات حق تعالی صادر شده «وجود» میدانند. و چون قائل به این است که وجود یک حقیقت واحد مشکک می باشد، معتقد است این معلول واحد که ذات حق اضافه شده وجود ضعیف شده از وجود حق تعالی می باشد و این وجود در اثر تنزل به مرتبه ای می رسد که از حالت مجرد خارج شده و به وجود مادی تبدیل میگردد و هنگامی که این موجود مجرد به مادی تبدیل شد، کثرت عرضی نیز به دلیل مادی بودن ظاهر می شود. ملاصدرا بر خلاف عقیده ابن سینا و سهروردی تنها یک موجود از ذات حق صادر می شود و آن هم عقل است که نحوه ای از وجود است. این عقل دیگر واحد عددی نیست که دومی، سومی، چهارمی ... داشته باشد.

با توجه به آیه «وما أمرنا آلا وَاٰحِدَةً» (سوره قمر، آیه ۵۰) نشانگر این واقعیت است و بعد از آن یک عقل است که سایر موجودات افاضه می شوند و پا به عرصه هستی می گذارد.

اتحاد عاقل به معقول

ملاصدرا به طور پراکنده در کتابهای خویش این موضوع را بیان کرده و با مبانی افراد دیگر متفاوت است.

۱- مرتبه اتحاد آن است که دو امر در وجود اتحاد یابند که در طول هم بوده باشند که یکی ناقص در وجود است و دیگری صورت کمالیه آن ناقص در وجود است.

که با واسطه حرکت جوهری در مسیر مراتب استکمالش وجود ناقص آن در مرتبه ای دیگر، مندرج می شود، آن چنان اتصالی که در هر مرتبه نقضی از او رفع می گردد و کمالی می یابد و در هر درجه از قوه به فعل خارج می گردد و در حقیقت از نقص به سوی کمال ارتقا می یابد.

۲- علم امر سبلی مانند مجرد از ماده و یا امری اضافی نیست بلکه علم، وجود بالفعل و خالص می باشد و حرکت در آن راه ندارد پس علم عبارت اند از: حضور بالفعل معلوم نزد عالم. باید علم و معلوم و عالم دارای وجود جمعی و صریح باشند این حال صورت جسمیه بود اما قسم دیگری از صورت می باشد که مجرد از ماده می باشد یا به مجرد ناقص مثل محسوس و یا به مجرد تام که آن صورت معقولیه بالفعل است و همه حکما اتفاق دارند بر این که صورت معقول بالفعل، وجود فی نفسها آن و وجود آن برای عاقل شی واحدی بدون هیچ گونه اختلافی در جهت می باشد. (صدر الدین محمد شیرازی، اسفاراربعه، ج ۳)

اتحاد عاقل و معقول آن است که عین ذات انسان و داخل او شود نه مانند نقش عرضی، نظیر آنکه چراغی روشن تر شود. همچنین اتحاد عقل انسان با عقل فعال بنا بر تعجب کرد چون که از پیوند معلول به علت و مسبب به سبب و تابع به متبوع و پیوند شکوفه به نهال است اتحاد در همه چیز لازم نمی آید پس لازم نیست وقتی عقل انسان با عقل فعال متحد می شود هر چه عقل فعال می داند او هم بداند.

نسبت عقل فعال به نفوس انسانی

نفس انسانی از صورتی به صورت دیگر و از کمالی به کمال دیگر ترقی می کند. در آغاز از جسمیت مطلق به معدنیت و نباتیت و از آن به حیوانیت ترقی می کند و هنگامی که تمام قوای حیوانیت را بدست می آورد منتهی به ذاتی شود که ذات نخستین چیزی است که به ماده جسمانی انتساب ندارد، و چون ترقی از آن برایش پیدا آمد به نخستین رتبه موجوداتی که به کلی از ماده مفارق و جدایند ترقی می کند و آن عقل مستفاد است و شباهت نزدیکی به عقل فعال دارد.

نسبت عقل فعال به عقلی که بالقوه است مانند نسبت خورشید است، معدوم موجود نمی گردد مگر بواسطه موجود بالفعلی و جسم گرم نمی شود مگر به واسطه گرم کننده ای.

به واسطه آن وجود عقلی، نفس آن وجود را تعقل می کند و بدان عقل بالفعلی را که سبب فیض و تابش آن نور عقلی در عقل هیولانی است تعقل میکند و ماهیاتی که معقول بالقوه بودند، معقول بالفعل می گردند. (صدرالدین محمد شیرازی، اسفار اربعه، سفر اول، ج ۳)

عقل فعال کمال نفس و هدف اصلی نفس است و از حیث تاثیر نفس از او و اتحاد نفس با اوست.

نفس در آغاز وجود در جهت کمالی عقلی، امری است بالقوه هر چند از جهت صورت امری است بالفعل و سپس به تدریج دارای مقام و مرتبه عقل بالفعل می شود و به عنایت موجودی مافوق به مدارج بالا می رسد.

و او از حد قوه به سرحد فعلیت سوق می دهد پس نفس به وسیله اتحاد با این موجود کامل بالفعل همه چیز را بالفعل تعقل می کند. پس نفس متصل به عقل فعال و متحد با اوست و به مقدار اتصال و اتحاد وی با عقل فعال، معقولات را ادراک می کند.

ملاصدرا در کتاب مبدء و معاد در خصوص حصول عقل فعال در نفوس ما می فرماید که شمس مثال عقل فعال است و بصیرت مثال قوه ابصار و متخیلات مثال محسوسات، زیرا که محسوسات در تاریکی محسوس بالقوه اند و چشم مبصر بالقوه و به فعل در نمی آید مگر به سببی که آن اشراق نور شمس باشد.

اتحاد نفس ناطقه با عقل فعال

حکمای حکمت متعالیه قائل به اتحاد با معقول هستند هنگامی که نفس ناطقه معقولات را ادراک می کند با آنها متحد می شود و از طرف دیگر این معقولات در عقل فعال موجودند که از آن مبدأ بر نفوس ناطقه مفضلاً افزایه می شود.

و در واقع وجود عقل فعال جز همین صور معقوله چیز دیگری نمی باشد، بنابراین به واسطه اتحاد با آن مدرکات عقلیه خود با عقل فعال متحد می شود.

نفس ناطقه هر صورت معقوله ی را درک کند، لازمه اش اتحاد نفس با عقل فعال می باشد چون تمام این صور در عقل فعال موجود می باشند و وجود عقل جزء همین صور معقوله چیز دیگر نیست، البته اتحاد نفس با عقل فعال به واسطه اتحاد نفس با صورت معقوله مدرک اش می باشد.

نه اینکه از جهت آن معقولاتی که هنوز ادراک نکرده است، باشد.

پس هر نفس ناطقه ای از جهت کمالات گوناگون خودش مرتبط با عقل فعال می شود و از آن جایی که وحدت عقل فعال وحدت اطلاقی است. اتحاد نفوس ناطقه متعدده با عقل فعال موجب جدایی و تجزیه آن نمی شود.

بر حسب فناء در موجود قدسی می باشد، البته فنا به معنی مثبت، نه به معنی باطل آن که نفس جزئی از «نعودبالله» خدا شده باشد. بلکه براین معنی که خود را فراموش کردن و مستهلک شدن در آن ذات قدسی و غرق در تماشای آن ذات مقدس شدن، چون که در آنجا علوم حضوری است و عین وجود خارجی اشیا معلوم آن ذات مقدس می باشد، از باب اتحاد مدرک با مدرک، این نفس فانی در آن ذات قدسی، اشیا را آن چنان که هستند، می بیند. در یک مرتبه تعبیر به اتصال نفس به عقل فعال و مرتبه دیگر تعبیر اتحاد نفس با عقل فعال و در گاهی برتر تعبیر به فنا می شود.

در حکمت متعالیه نفس در بدو سلوک علمی چون ضعیف است، گویا کسی یا چیزی را از دور در هوای غبار آلود می بیند و چون در سلوک علمی قوت گیرد، به پایه ای می رسد که عقل بالفعل انسان از شئون وجودی عقل فعال می گردد.

مطابق دیدگاه عارفان: بنده سالک در سیر الی الله و فی الله به مرحله ی می رسد که در این مرحله قادر است آثاری خلق کند که فوق عادت بشری است و سایر نفوس به دلیل ضعف وجودی قادر به این خلق نیستند و لیکن نفوسی که به واسطه شدت اتصال به عالم قدسی از جلبات بشری جدا شده اند. و اوصاف الهی در آنها ظاهر می شود و در این مرحله نفس محل مشیت اراده الهی می شود و کل معقولات متحد می شود و سالک به اذن خدا دارای ولایت تکوینی می شود.

ملاصدرا در خصوص صدور کثرت نظر خاصی دارد که جامع آراء عقاید عرفا و متکلمین و فلاسفه است صادر نفس رحمانی و وجود منبسط و فیض اقدس است و آن ساری در تمام عالم می باشد و آن مراتبی است به شدت و ضعف.

دارای دو مرتبه است که یک طرف آن هیولای بی رنگ و بی نام است و مرتبه دیگر آن اشرف موجودات یعنی ذات حق است و مرتبه بعد از وجود و مبدأ المبادی و ذات حق را نفس رحمانی می داند که در هر موطن

و مرتبه ای بصورت خاصی در می آید در مرتبه ای عقل و در مرتبه ای نفس و در مرتبه ای فلک و بالاخره از مراتب نازله به صور جمادات و نباتات و حیوانات و ... در می آید.

موجود عالم طبیعی همواره در حال سیلان و جریان است دائماً توسط عقل فعال از قوت به فعل می روند و متحرک به حرکت جوهریه ذاتیه اند.

و همین عقل فعال است که موجود مکنون عالم و مفیض صور به عالم محسوسات و ایجاد کننده نفوس بشری می باشد. و همانطور که عرفا گفته اند قوه عقل و بدن از یک سو و عقل علمی و عقل نظری از سوی دیگر بر هم تأثیر گذارند، تهذیب ظاهر و تطهیر باطن در رشد عقل و کسب معارف تأثیر به سزایی دارد «التقوا الله یعلّمکم الله» خدای سبحان ما را از نعمت عقل وافر عطا فرماید.

نتیجه‌گیری

مشائیان در تبیین فلسفی صدور کثرت از وحدت، از وحدت تنها به عقول طولیه معتقد بودند و آن عقول را منحصر در ده عقل می‌دانستند که آخرین آن‌ها عقل فعال بوده اما ملاصدرا به این تقدیر اعتقادی ندارد بلکه ایشان عالم عقل را ناتمام مراتب و درجات آن به مقوله یک عقل و موجود واحدی به حساب می‌آورند.

فارابی عامل اصلی پیدایش کثرت در عقل اول و سایر عقول را حیثیات اعتباری معرفی می‌کند، فارابی در تقریر نظام فیض، تابع نظام ثنائی است و براین باور است که دو حیثیت در هر عقل یعنی تعقل مبدأ و تعقل ذات خویش، سبب پیدایش عقل دیگر و یک فلک می‌شود و این روند تا عقل دهم که همان «عقل فعال» می‌باشد، ادامه پیدا می‌کند.

اما از عقل فعال عقل و فلک دیگر انجام نمی‌شود، بلکه عقل فعال سبب پیدایش هیولی مشترک و مدبر موجودات فلک مادون قمر است.

اما ملاصدرا با اثبات اصیل بودن «وجود» با قاطعیت تمام بیان نمود که آنچه در خارج تحقق دارد و خارج را شکل می‌دهد، همان وجود است و ماهیت یک امر اعتباری است که ذهن آنرا از حدود وجود انتزاع می‌کند و همچنین این فیلسوف الهی در فلسفه خود با اثبات اشتراک معنوی وجود اثبات کرد که هر آنچه در خارج تحقق دارد، یک چیز است نه چند چیز.

اگر ما عالم و جهان را متکثر می‌یابیم دلیلش این است که یک چیز دارای مراتب و شئون است و به این ترتیب بحث تشکیکی بودن وجود را مطرح می‌کند.

مشائیان صدور افلاک را به عقول طولیه نسبت می‌دهند و معتقدند که از هر عقلی یک فلک و یک نفس صادر می‌شود، اما ملاصدرا چون برای تبیین فلسفی مسئله حرکت و حوادث موجود در عالم مادی، نیازی به افلاک نداشته و قائل به حرکت جوهری بود بر خلاف مشائیان اصلاً بحث افلاک را در مسئله صدور مطرح نمی‌سازد و مبحث معرفت‌شناسی حکمت متعالیه متکامل تر از مباحث معرفت‌شناسی مشائیان است و سعی در رفع نواقص موجود در آنها دارد.

مراجع

- علم الهدی، جلیله (۱۳۸۸)؛ «ارادی بودن تعقل در پرتو نظریه عقل فعال نزد فارابی و ابن سینا، فلسفه و کلام، حکمت سینوی»، شماره ۴۱.
- کدیور، محسن، (۱۳۸۳)؛ « جایگاه وجود شناختی و معرفت شناختی عقل فعال در فلسفه مشاء»، شماره ۴۱.
- کمالی زاده، طاهره، (۱۳۹۱)؛ « عقل در فلسفه ارسطو به روایت اسکندر و فارابی، فلسفه و کلام».
- اسدی، محمد رضا، احمدی زاده، حسن، (۱۳۹۰)؛ « کارکرد معرفت شناختی عقل فعال در حکمت متعالیه»، شماره ۴۵.
- اکبریان، رضا، رادفر، نجمه السادات، (۱۳۸۸)؛ « معانی عقل در فلسفه فارابی»، شماره ۶۰.
- مرتضایی، بهزاد، (۱۳۸۹)؛ « دیدگاه ملاصدرا و ابن عربی در مسئله حدود و قلمرو عقل در شناخت حقایق، آموزه های فلسفه اسلامی»، شماره ۹.
- طاهری سرتشخیزی، اسحاق، (۱۳۸۶)؛ «وحدت گردی صدرا در تحلیل وجودی انسان».
- مرتضایی، بهزاد، (۱۳۸۹)؛ «تأثیر ابن عربی در معرفت شناسی صدر متألهین».
- کدیور، محسن، سالم، حریم، (۱۳۸۴)؛ « بررسی نقش معرفت شناسی عقل فعال»، شماره ۷۸.